

مردان خدا

بخش ۲

ناشر:

م. علی بظامی

زی ماه ۱۳۲۷

سفر ۱۳۶۸

منظره در موقع خراب کردن شیخ



منظره فعلی قبرستان بقیع

از راست بچپ ۱ - مدفن حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۲ - حضرت امام زین العابدین
سجاد (ع) ۳ - حضرت امام محمد باقر العلوم (ع) ۴ - حضرت امام جعفر صادق رئیس مذهب
شیعه و احیاکننده احکام اسلام (ع) - بنا بر بعضی روایات ترتیب بالا متیقن نبوده و ممکن است

بقیه در صفحه ۲

تهران خیابان بوذرجمهری نزدیک سروپلک (سهراب سیروس) دفتر مردان خدا

مردان خدا

رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والأبصار

(مردان خدا کیانند)

مردانی هستند که مشغول نکنند ایشان را سوداگری و نه خرید و فروش از ذکر خدا و پیادارند نماز را و بدهند زکوة را میترسند روزی را که می گردد در آن دلها و چشمها

بقیه از صفحه ۱

بزیار این سپهر آفرینش بدقت گر گشائی چشم بینش
به بینی جمله آثار خدائی کند هر سو بطرزی خود نمائی
ز حیوان و ز انسان و نباتات زمرجان و درو لعل و جمادات
ز ماه نور و خورشید و ستاره که بیرون باشد از حد و شمار
همه باشد بیک سیر منظم همه فرمانبر از قانون عالم
همه از روی حکمت گشته موجود که حیرانست عقل از کشف مقصود
سر موئی خلل در کار افلاک نبیند مرد صاحب عقل و ادراک
دلیل نظم عالم خود گواهی دهد از قدرت و صنع الهی

منصور صبا

پس و پیش باشد يك قبر بطور انفرادی در دور نمای پشت جلد مشاهده میشود که قبر فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر (ع) و در جوار آن ابن عباس عموی پیغمبر اکرم (ص) مدفون است و در بین سنیها قبر فاطمه بنت اسد بنام قبر حضرت زهرا مشهور است و یک نفر زائر هم در بالای بلندی روی دیوار قبرستان بقیع در حالیکه مشغول خواندن زیارت است دیده میشود. غالب شیعیان حضرت ابا عبدالله (ع) را سید مظلومان و حضرت امام رضا (ع) را غریب الغربا مینامند ولی بعقیده نگارنده چهار امام مدفون در قبرستان بقیع از همه مظلوم تر و غریب ترند برای اینکه قبر این بزرگواران در وطن خود که مدینه است باین حالت افتاده و حتی از زائرین آنها ممانعت بعمل می آید که نتوانند از نزدیک استفاده کنند و در عوض باد و باران بر قبور آنان وزیده و آفتاب و مهتاب بر آنان می تابد و خادم و دربان و چراغ و فرش ندارند و این حالت بیشتر موجب تأثر شیعیان میشود و بر غربت آنان می افزاید ولی حضرت ابا عبدالله و حضرت رضا (ع) اقلاً در روز ۲۰ هزار نفر زیارتشان مشرف شده و از فیوضات کامل بر خوردار میگرددند و دستگاهشان بادستگاه بزرگ ترین و مقتدرترین فرمانفرمایان برابری کرده بلکه مزیت و رجحان دارد

ع - بسطامی

در تو حید

غریب در وطن حضرت امام حسن

۱- ولادت امام حسن

فضلا و دانشمندان میدانند که در روایات و احادیث اختلاف بسیار است و ماعصارة از آنچه را که علما و محدثین رضوان الله علیهم اصح روایات دانسته اند از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم

روز سه شنبه نیمه رمضان المبارک سال دوم هجری حضرت امام حسن علیه السلام ناف بریده ختنه شده پاك و پاکیزه بر زبانش کلمه طیبه لا اله الا الله و دیگر آیات قرآن - در خانه امیر المؤمنین (ع) قدم بعرضه وجود و حیات ظاهری دنیا نهاد و سلمی بنت عمیس او را بقنداقه زرد رنگ پیچیده خدمت حضرت امیر علیه السلام آورد که اسم برا و گذارد - آن بزرگوار فرمود که من در اسم این مولود بر رسول خدای سبقت نگیرم پس او را با همان قنداقه خدمت پیغمبر (ص) آوردند و درخواست نام گذاری کردند - حضرت فرمود نام او با خدای متعال است و قنداقه او را برنك سفید تبدیل نمایند پس مولود شریف را در قنداقه سفیدی پیچیدند و حضرت رسول (ص) او را گرفت و بر زانوی خود نهاد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و زبان مبارک را در دهانش گذاشت و مدتی مکید. در این هنگام جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و سلام و تهنیت خدا بر او عرضه داشت و عرض کرد نام شیر پسر هرون (برادر وصی موسی) از طرف حضرت حنی برای این مولود تعیین شده است و شیر در لغت عرب ترجمه به حسن میشود پس او را حسن نام گذارده و هر دو گوش امام حسن را یکی از فراز و دیگری از نشیب سوراخ کرده و به ابو محمد یا ابا القاسم کنیتش دادند.

۲- علاقه رسول خدا به امام حسن

رسول خدا (ص) نسبت به نور دیده اش حسن علاقه مفرط داشته و کرازا فرموده است کسی که مرا دوست بدارد باید حسن مرا دوست داشته باشد و ابوعلی

موصلی روایت کرده است که روزی رسول خدا در مسجد حسن را کنار خود نشانید و مشغول نماز شد چون سر بسجده گذاشت حسن به دوش مبارک پیغمبر بالا رفته و پائین نمی آمد - پیغمبر هم سجده را بسیار طول داد وقتی نماز تمام شد مردم عرض کردند یا رسول الله هیچ وقت شما سجده را انقدر طولانی نمی نمودید آیا وحی از خداوند خود داشتید قال ان ابني هذا ارتحلني فكم رهت ان اعجله حتی يقضى حاجته فرمود این پسر مرا شتر سواری خود قرار داده و من میل نداشتم او را به تعجیل پائین آورم تا کام خود را گرفته و به میل خودش پائین آید.

و نیز فرمود حسن از من است و من از حسن دوست میدارد خدا کسی را که حسن را دوست داشته باشد و حسن و حسین دو فرزند زادگان منند.

۳- نصب نمودن امیر المؤمنین (ع) امام حسن را بخلاف

بزرگان از محمد بن - شیخ مفید، کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی و دیگران بسندهای صحیح از سلیم ابن قیس روایت کرده اند که گفت در خدمت امیر المؤمنین (ع) رفته دیدم که جمع شده بودند بزرگان از موالیان و عشیره در نزد آن بزرگوار و آن حضرت فرزندان خود حسین و محمد حنفیه و دیگران را خواست و وصیت نمود و کتاب و سلاح خود را به حسن عطا کرد و فرمود نور دیده من همانطوریکه پیغمبر خدا مرا جانشین خود قرار داد و کتاب و سلاح خود را بمن عطا فرمود مرا نیز امر کرده است که کتاب و سلاح خود را بتو واگذارم و تو را جانشین خود قرار دهم تو هم بعد از خود حسین را بجانشینی خود تعیین کرده و کتاب و سلاح خود را باو سپار - آنوقت متوجه حسین شد و فرمود نور دیده تو نیز بعد از خودت علی بن الحسین را بجانشینی خود منصوب کن و باو بگو بعد از خودش محمد را وصی خود سازد و سلام پیغمبر خدا و مرا باو برساند:

بعد از شهادت امیر المؤمنین (ع) ابن عباس آمد مقابل گروه و اجتماع مردم و گفت یا معاشر الناس وصی پیغمبر شما بدست شقی ترین از مردم شهید شد و بسرای جاوید شتافت و حسن دخترزاده پیغمبر و فرزند خویش را جانشین خود قرار داد اگر میل دارید و با او بیعت میکنید و بعد از بیعت رشته عهد را نمی برید و بسا دشمنانش

نمی پیوندید به مسجد آید و اگر میخواهید او را هم مثل پدر بزرگوارش در شهادت و سختیها تنها گذاشته و دشمنانش را تقویت نمائید کسی را با کسی کاری نیست تمام مردم بگریه در آمده و گفتند ما ایستاده ایم که هر چه فرماید اطاعت نمائیم

آنگاه حضرت امام حسن علیه السلام بالبأس سیاه بمسجد آمد و جمع بیشماری اطراف آن بزرگوار گرد آمدند و حضرت به منبر برآمد و خدا را حمد و ثنا گفت و بر پیغمبر خدا صلوات فرستاد

و فرمود در شب گذشته مردی از این عالم رخت بست که نه در گذشتگان کسی توانست مثل بندگی او بخداوند سبحان قیام نماید و نه آیندگان توانند درک مقام و شخصیت او را به نمایند و پیغمبر در جنگ ها علم خویش را به او برگذار میکرد و او نیز شمشیر در راه خدا می زد و جبرئیل و میکائیل از طرف راست و چپ حافظ و نگهبانش بودند و هیچگاه از جنگ رو برنگرداند تا خداوند او را بر دشمنان غلبه داد و این مرد شبی در گذشت که عیسی ابن مریم را با آسمان بردند و وصی موسی یوشع ابن نون را قبض روح نمودند و از مال دنیا چیزی برای خودش ذخیره ننمود مگر هفتصد درهم که مانده از بخشش اوست و میخواست با این هفتصد درهم خادمی برای عیالات خویش خریداری فرماید چون فرمایشات آن بزرگوار باینجا رسید گلوی مبارکش را عقده گرفت و بگریه شدیدی در آمد و جمیع مردم گریه نمودند پس فرمود ای مردم منم فرزند بشارت دهنده بر حمت حضرت باری تعالی - منم فرزند آنکسی که مردم را بسوی خدا خواند - منم فرزند نور مبین - منم از اهل بیتی که آیه تطهیر در شأن ما آمده - منم از اهل بیتی که خداوند در کلام خودش فرموده قل لا اسئلكم عایه اجر الا المودة فی القربی (پیغمبر ص) در مرض وفات به مسجد تشریف آورد و بر منبر صعود فرمود و گفت ای مردم من اجر مزد رسالت از شما نمی خواهم مگر احترام و محبت نسبت به اهل بیت من و اگر پیغمبر (ص) این سفارش را فرموده بود نمی دانم اشقیای امت چه میخواستند بجا آورند) در این وقت ابن عباس از جای برخواست فقال یا معاشر الناس هذا ابن نبيكم و وصی امامكم فبايعوه پس گفت ای گروه مردم این است پسر پیغمبر شما این است وصی امیر المؤمنین امام شما با او بیعت

کنید فقالوا ما احبه الينا و اوجب حقه علينا پس مردم گفتند ما حق او را بر خویش واجب میدانیم و او را بخوبی دوست داریم همگی بر خواسته و در بیعت با آنحضرت بیگدیگر سبقت می جستند و میگفتند هر کسی که با او از در جنك در آید جنك خواهیم کرد و با هر کس سازش و صلح نماید مانیز سازش و صلح نمائیم (این موضوع روز جمعه ۲۱ رمضان سال چهارم هجری بوده است)

۴ - جود و سخا و علم امام حسن

حضرت امام حسن (ع) دستور داد بسائلی چهار صد درهم عطا کنند نویسنده اشتباهاً چهار صد دینار نوشت چون خبر به امام (ع) رسید فرمود حال که نویسنده اشتباه کرده و چندین برابر نوشته است بر این مبلغ چهار هزار درهم دیگر بیافزائید که از میزان نویسنده بخشش بیشتر باشد. موقع دیگر حضرت در مسجد الحرام شنید که سؤال کننده ده هزار درهم از خدا میخواهد حضرت فوراً ده هزار درهم باو عطا فرمود.

وقت دیگر مردی از اهل شام امام حسن را سواره دید و دشنام داد حضرت جواب نداد و تامل کرد تا گفتارشای تمام شد پس رو بشامی کرد و با بشارت سلام فرمود و گفت ای مرد عرب خیال میکنم در باره من اشتباه کردی و غیر مرا منظور داشتی حال هر چه بخواهی بتو میدهم و اگر طالب راه راستی هدایت میکنم و اگر مرکب سواری میخواهی تو را سوار می کنم و اگر گرسنه هستی سیرت می نمایم و اگر برهنه تو را می پوشانم و اگر فقیر و محتاجی تو را غنی می سازم و اگر منزل میخواهی تو را بمنزل خود می برم و میزبانیت را بعهده می گیرم و این برای تو بهتر است چون ما را دستگاه و منزلی وسیع است. چون مرد شامی در جواب دشنام های خود چنین حلم و فتوت را مشاهده نمود گفت شهادت می دهم که تو خلیفه خدائی در روی زمین خدا بهتر می داند که خلافت خود را در کدام خانواده قرار دهد و تا بحال کسی را باندازه تو و بدرت دشمن تر نداشتم و الحال هیچ کس را باندازه تو و بدرت دوست تر ندارم و پس از آن آمد و تا چندی در مضیف خانه آن بزرگوار اقامت داشت و از محبان خاص آن حضرت گردید و مروی است که هیچ کس در مدت عمر امام حسن سخنی از آن بزرگوار نشنید که از او رنجشی داشته باشد

۵ - معجزات امام حسن

۱ - در زمان کودکی امام حسن (ع) که ۴ ماهه بود روزی ابو سفیان به حضرت فاطمه عرض کرد ایدختر پیغمبر بگو این طفل از پیغمبری جدش با من حرف زند تا عرب و عجم طوق بندگی او را برگردن نهند. امام حسن علیه السلام رو به جانب ابو سفیان کرده و يك دست بر بینی و دست دیگر بر ریش او گذاشت و فرمود اقرار بیکانگی خدا و پیغمبری جدم کن تا در قیامت شفیع تو باشم - ابو سفیان گفت شکر خداوندی را که در آل محمد مثل یحی کسی را بوجود آورد که در خرد سالی حکمت میداند.

ب جماعتی از شیعیان از ظلم و ستم زیاد ابن ابیه به حضرت امام حسن (ع) شکوه بردند آنحضرت دست بدعا برداشت و فرمود خداوند برای سلامتی ما و شیعیان ما زیاد بن ابیه را بگیر که تو بر هر چیز قادری توانائی فوراً زیاد ابن ابیه به مرض سختی مبتلا گردید و در همان مرض به مرد.

ج - مردی بدروغ به امام حسن دعوی کرد که هزار دینار به من بدهکاری حضرت با او به نزد شریح رفتند شریح به حضرت عرض کرد قسم می خوری که بده کار نیستی حضرت فرمود طرف من قسم بخورد تا باو بدهم پس شریح بآنمرد گفت بگو قسم بخدائی که نیست جز او خدا - حضرت فرمودند اینطور بگوی قسم بخداوند که این مبلغ از من برگردن تو است و بگیر آن مرد بدینگونه قسم یاد کرد و هزار دینار گرفت و برخواست تا بیرون رود افتاد و مرد - از حضرت سؤال کردند این چگونه قسم بود که باو دادی فرمود آنطور که شریح دستور داد قسم باقرار به توحید بود و اگر آنگونه قسم می خورد خداوند دروغ او را باقرار به توحیدش می بخشید باین جهت او را بدینگونه سوگند دادم

د - یکروز در مجلسی حضرت فرمود که اگر بخواهم شاعر عراق و عراق را شام مرد را زن و زن را مرد نمایم می توانم مردی از اهل شام گفت کسی نمی تواند چنین کاری را به نماید حضرت فرمود این زن برخیز چرا حیانه می کنی و در میان مردان نشسته (مرد شامی دید بصورت زنی در آمده است) و باز حضرت فرمود زن تو نیز مرد شده است و با تو جمع

خواهد شد و تو از او حمل خواهی گرفت و فرزندی خواهی آورد و فرزند شما خنثی خواهد بود تمامی بهمان صورت که حضرت فرموده بود بوقوع پیوست پس از چندی هر دو به خدمت حضرت آمده و زبان بعذر خواهی و توبه گشودند و حضرت خدا را بخواند تا دو مرتبه بصورت اول باز گشتند.

۶ زوجات و فرزندان امام حسن

عدد زنان امام حسن (ع) را بعضی ۲۵۰ و برخی از مورخین سیصد تن ذکر کرده اند و فرزندان آن بزرگوار را جمعی ۱۶ پسر و هشت دختر و بعضی ۲۰ پسر و ۱۱ دختر نوشته اند (والله اعلم)

۷ خلافت حضرت امام حسن

پس از بیعت بزرگان و مشاهیر کوفه حضرت امام حسن (ع) به تمشیت امور مملکت پرداخت و عمال و حکام را فرمان عزل و نصب داد و ابن عباس را بحکومت بصره منصوب نمود و بر حکام ایران (آذربایجان و عراق و خراسان و کرمان) آگهی فرستاد و زیاده بن ابیه را که قبلاً از طرف پدر بزرگوارش فرمانروای فارس بوده به همان حال با فرمان مجدد منصوب نمود و ۲ ماه تمام بکارهای مملکتی مثل زمان پدرش اشتغال داشت.

چون خبر شهادت حضرت امیر (ع) به معاویه علیه الهاویه رسید شروع بخراب کاری و فساد و نوشتن نامه به سرهنگان و فرمانروایان و بزرگان عسرب نمود و اول نامه که با تشدد و تحقیر توأم با وعده و وعید نوشت به زیاده بن ابیه (۱) حاکم فارس بود چون نامه معاویه زیاده بن ابیه رسید در حضور جمعی بیستمار به منبر برآمد و مردم را از نامه معاویه آگهی داد و گفت پسر هند جگر خوار و قاتل حمزه سید الشهداء و کسی که بیت المال را فقط برای خاموش کردن نور نبوت و دین بمصرف می رساند برای من نامه سراپا ناسزافرستاده و من جواب او را در میدان نبرد خواهم

(۱) زیاده بن ابیه همانکس است که بعد از او گذاری خلافت بمعاویه بطرف معاویه رفت و با او همدست شده به ستمگری و ظلم بر شیعیان پرداخت و به نفرین حضرت امام حسن به مرض صعبی مبتلا گردیده و جان داد.

داد و خدا نخواسته باشد که او را ترجیح بر پسر پیغمبر و وصی و خلف امیر المؤمنین بدهم و جواب نامه معاویه را با دشنام بداد، چون معاویه زیاده بن ابیه را بنام مادر نوشته بود (زیاده بن ابیه در جواب او نوشت تو پسر جماعت بسیار هستی و اکنون از ترس به این طرف و آن طرف بهر خار و خاشاک متشبث میشوی و من آنچه را که تو بدت می آید همانرا انجام دهم و چنان تو را آلوده سازم که به هیچ آب شسته نگردی - معاویه از این جواب محزون و غمین شد و دو نفر جاسوس بکوفه و بصره فرستاد تا اخبار عراق را بنام فرستند این دو نفر وارد کوفه و بصره شدند و آنکه در کوفه آمد به دست عمال امام حسن گرفتار و بدرک واصل شد و جاسوس بصره هم بدست ابن عباس دچار شده و بمجازات خود رسید و چندین نامه بین حضرت امام حسن و معاویه رد و بدل گردید ولی در تمام آنها معاویه چون مردی مزور و حيله گر بود رعایت ادب را می نمود - بزرگان و سرهنگان کوفه محرمانه به معاویه نامه هابی نوشتند و فتح باب دوستی و مودت را خواستار میشدند و حتی چند نفر بشام رفته و دسته هم از همان دروغ گویان و عهد شکنان کوفه خدمت حضرت امام حسن آمده و او را بر جنک معاویه تحریص می نمودند.

حضرت امام حسن (ع) بر اسرار آنان و نامه های محرمانه آنها به معاویه آگاه بود باین جهت با آنها میگفت قسم بخدا دروغ میگوئید و با پدر من علی که از من بهتر بود به خدعه و فریب رفتار کردید و وفا ننمودید و چون از جد و پدر بیوفایی آن هارا شنیده بود (که در مدائن بیعت کنندگان با امام حسن بر او خواهند شورید و ردای مبارکش را با سجاده از زیر پایش خواهند کشید) بدین جهت فرمود وعده گاه من و شما در لشکر گاه مدائن - و از طرفی هم معاویه به چند نفر نوشته بود که هر کس بتواند حسن ابن علی (ع) را شهید کند ۲۰۰ هزار درهم و ریاست لشکری از لشکر های شام را به او دهد و یکی از دخترانش را بحیاله نکاح آنکس در آورد و بر این اسرار نیز حضرت امام حسن مطلع بود بدین سبب با حارس و نگهبان همیشه حرکت میفرمود و حتی چندین بار از لشکر خود امام تیرها بطرف آن بزرگوار آمد ولی کارگر نگشت و بهدف نرسید و چون آنحضرت میدانست که این مردم منظوری ندارند جز اینکه

آتش جنگ را روشن کرده و خون جمعی از مسلمانان حقیقی را بریزند و مال مسلمانان را بغارت برده و وجود مبارکش را دست بسته بمعایوه تحویل دهند باینجهت به منبر برآمده و خطبه ادا فرمود که بوی سازش با معاویه را میداد (البته نظر آن بزرگوار حفظ جان و مال و ناموس مسلمانان بود و الله اعلم) و همین خطبه را دسته که در باطن از خوارج بودند دستاویز قرار داده و گفتند اعوذ بالله این مرد کافر شد هم چنانکه پدرش کافر شد و بر سر او ریخته ردای مبارک و سجاده از زیر پایش بردند و حتی زخمی به ران مبارکش زدند

چون امام (ع) این بیوفائی و نفاق را از اطرافیان مشاهده نمود فرمود ای مردم ما وقتی به جنگ دشمنان می رفتیم همراهان ما دین را به دنیا نمی فروختند و برای رضای خدا جنگ می کردند ولی امروز شماها بظاهر بامائید و در باطن فریفته دعوت و وعده های معاویه شده اید اگر مرگ را برزندگی قبول دارید شمشیر زده و جهاد می کنیم و اگر به خدعه و نیرنگ می خواهید رفتار کنید و مسلمانان را در معرض هلاکت بگذارید و خون آنانرا بریزید ما این حکمیت و قضاوت را از خدا می خواهیم (بروید بطرف معاویه تا عزت و سعادت خیالی را که هرگز بآن نخواهید رسید مشاهده نمایید) و برای حفظ جان و عرض مسلمانان فریب شمارا نمی خوریم و به معاویه بر گذار می نمایم - چون کلام امام باینجا رسید تمامی لشکر فریاد برآوردند که بدستور تقیه رفتار می کنیم و جان خود را از هلاکت می رهانیم.

حضرت امام حسن باز فرمود ای مردم سه چیز مرا از شما دور ساخت و باعث این گردید که خلافت را که منصب من است بغیر اهلش واگذار نمایم و از ستمهایی که بر من روا داشته اید گذشتم ۱- پدر مرا کشتید ۲- اموال من حتی ردا و سجاده مرا بغارت بردید ۳- مرا زخم زدید حضرت امام حسین (ع) چون این کلمات را از برادر بزرگوار شنید گریان به خدمت برادر آمد و عرض کرد برادر چه چیز باعث شد که از امر خلافت دست برداشتی و بدیگری گذاشتی فرمود همان چیز که پدر ترا داعی شد که از اول خلافت را بدیگری گذاشت حتی بمردم دیگر باره امام (ع) فرمود چه بدامتی هستی شما باید من مخالفت کردید و مجبورش ساختید که به حکمیت

ابو موسی و عمر عاص راضی شود و شمارا بچنگ با شای ها خواست دعوتش را رد کردید تا آخر الامر او را شهید نمودید و بعد بسا من بیعت کردید و در خفای من بمعایوه نامه ها نوشتید و حتی برای کشتن من بمعایوه پیغامها داده اید بس است آنچه از شما مشاهده نمودم دیگر فریب شمارا نخواهم خورد.

پس امام (ع) بصلاح و سازش با معاویه روی مصلحت وقت تن در داد و این قضیه روز ۲۵ ع ۱ سال ۴۱ هجری بوده است.

۸- واگذاری خلافت و مضمون نامه امام و صلاح با معاویه

۱- مضمون نامه (ای معاویه تو بخواهی دل خود رسیدی و من از امر خلافت کناره گرفتم و از برای تو گذاشتم و زود باشد که خداوند در قیامت بین من و تو حکم نماید) ولیکن واگذاری این امر بچند شرط مربوط میباشد که در قرار داد نوشته خواهد شد.

۲- مضمون ترجمه صلاح - بعد از ذکر و یاد خدا مصلحه کرد حسن ابن علی با معاویه پسر ابی سفیان بر اینکه خارج از کتاب خدا و سنت رسول و راه خلفا کار نکنند و کسی را بمعایوه در خلافت موقت خود جانشین قرار ندهد و برای بعد امر بشوری منتهی شود و مسلمانان از شام و حجاز و عراق و یمن و اصحاب و شیعیان علی همگی ایمن باشند و بر جان و مال و عیالات آنها آسیبی نرسد و معاویه باید عهد و پیمان خدا و ادای حقوق مردم را رعایت نماید و از برای حسن و حسین و اهل بیت پیغمبر توطئه چه در ظاهر و چه در باطن نچیند و یگتن از اهل بیت را ترساند و شاهد گرفتند خدا را در این شروط و بس است گواه بودن خدا و حاضر شدند بزرگان قوم و شاهد گردیدند وقوع معاهده را.

اینجا جای آنست که نکته را بخوانند گان محترم تذکر دهم - بسیار دیده شده: بعضی از مسلمانان گفته اند اگر امام حسن (ع) صلاح نمی کرد اینطور وضع مسلمانان خراب نمیشد و بسا همین کلمه و نظایر آن خود را از دایره اسلام بیرون میکنند و متوجه نیستند که اشتباه میروند - عمل امام (ع) حجت است و کسی حق اعتراض ندارد - عقلهای ما کونا تر از آنست که بتواند بحقایق و اسرار کارهای ائمه (ع)

بی پیرد - سلمان فارسی به حضرت علی (ع) عرض میکنند تو با این شجاعت و اولویت که داری چرا دست بردوی دست گذاشته و حق ترا دیگران می برند - حضرت میفرماید ای سلمان! تو میخواهی بر اسرار اهل بیت واقف و آگاه شوی - ملاحظه کنید سلمانی که پیغمبر در باره اش فرموده سلمان از ما اهل بیت است نتواند بر حکمت و مصالح کارهای اهل بیت مطلع شود چگونه ما میتوانیم اعتراض کنیم بعلاوه امام حسن (ع) بیعت نکرد فقط متار که جنگ را برای حفظ جان مسلمانان و شیعیان پدرش اعلام نمود و بغیر این قرار دادی که از نظر خوانندگان گذشت قرار داد های دیگری نیز بوده که ساقط کننده امارت معاویه بوده است و طبق آن در هر ماه هزار ها درهم معاویه می بایست به حضرت امام حسن (ع) بدهد که بوارث و اولاد مقتولین جنگ جمل و صفین برساند و به هریک از آنها اقلاً در ماه هزار درهم باید برسد و حتی در قرار داد های دیگر این قبیل کلمات نوشته شده که معاویه در عبارات و مکاتبات خود را امیر المؤمنین نخواند و اگر امارت یافته است امارت بر فاجران است و کسی در معرض روی برای ادای شهادت حاضر نشود و یک درهم از بیت المال را حق تصرف نداشته باشد و امیر المؤمنین علی (ع) را جز به نیکوئی یاد نکنند و تمام این شرائط را معاویه پذیرفت و چند گواه هم گرفت ولی وقتی که امر خلافت بساومستقر شد به هیچ يك از موارد قرار داد عمل ننمود.

۹ - مصاحبه و منازعه امام حسن (ع) با معاویه و اطرافیان

بعد از اینکه امام (ع) با معاویه صلح نمود اراده فرمود بسوی حرم جدش (مدینه طیبه) حرکت نماید و معاویه هم در این وقت بدعوت اهل عراق آنهك كوفه نمود چون معاویه بكوفه وارد شد اطرافیان او از قبیل عمر عاص و عمرو بن عثمان و عتبة ابن ابی سفیان (برادر معاویه) و چند تن دیگر دور معاویه را گرفتند و گفتند حال که کار حسن ابن علی باینجا کشیده شد خوب است او را به محضر خود بخواهی تا در مجمع عام اقرار به تفویض خلافت نموده و همین قضیه هم باعث خواهد شد که از مفاخرت او و پدرش کاسته شود - معاویه گفت این رائی صواب نیست چون او پسر علی ابن ابی طالب است اگر به محضر ما آید چنان ننگ و عار را در قبال انبوه مردم بگردن مبارک نماید که از مشتی خاک قبرستان پست تر شویم و من همیشه از مجلس او خائف و ترسان هستم - عمر عاص گفت چرا آنقدر می ترسی و حال آنکه الحال خلافت ترا مسلم شده است بالجمله قاصد رفت و امام علیه السلام را خواست امام فرمود خدا آنرا بکشد و عذابی آنها را بگیرد که ندانند از کجا آمده پس آن بزرگوار بنزد معاویه آمد چون چشم معاویه بر امام افتاد از جای برجست و بالومصافحه گرفت و در پهلوی خود نشاند و گفت این جماعت بدون اجازه من شما را

باین مجلس خواستند حرفهای آنانرا گوش ده و جواب گوی و ملاحظه سلطوت سلطنت مرا ننمای - پس اصنام (ع) فرمود از دو حال بیرون نیست یا تو آدم ضعیف النفس و بی اراده هستی که اطرافیان بدون اجازه تو کار میکنند و یا آدم ناسزا دوستی که میخواهی ایشان مرا ناسزا گویند و تو گوش دهی و این دو صفت چقدر قبیح و زشت است برای تو! این جماعت با این انجمن و دسته که دارند از من هراسناک و خائف می باشند و خداوند نگهبان و حارس من است پس يك يك آن جماعت سخنانی در باره قتل عثمان و غیره و نسبت های ناروایی به حضرت دادند! و حضرت تأمل فرمود تا سخنان آنها پایان رسید آنوقت فرمود حال جواب های خود را بشنوید و به يك يك آنان خطاب کرد اول به معاویه فرمود ای معاویه این دشنام و ناسزا را توبه من دادی برای حسادتی که از پیغمبر (ص) در دل داشتی - پدر من با پیغمبر (ص) بود و تو و پدرت عبادت لات و غری می کردید و به جنگ پیغمبر (ص) آمدید و علم مشرکین در دست تو بود و هنوز هم ایمان نیاورده مگر تو آنکس نیستی که سه مرتبه پیغمبر (ص) تو را خواست و تو مشغول خوردن غذا بودی کدام فتح در اسلام بدست شما شد؟ همیشه علی (ع) بود که جنگ با کفار میکرد تا پیغمبر (ص) او را جانشین خود قرار داد و دوستی او را بر همه واجب گردانید و شما انکار کردید و تمام این گروه میدانند که رسول خدا در هفت مکان ابو سفیان را که پدر تو است لعن فرموده و به عمر و عاص فرمود به تو چه گویم که مادر تو زنی زناکار است و تو در رختخواب غیر بدنیا آمدی و ناقص و ملعون هستی! بولید گفت ای حرام زاده تو آنکس نیستی که پدرم بواسطه شرب خمر ترا تازیانه زد؟ پس آن حضرت خطاب بعتبه برادر معاویه فرمود و گفت آنچه در باره برادرت گفته شد بتو نیز سزاوارتر است و هم چنین با سایر حاضرین مجلس طرف خطاب شده و فساد و تباهی کاری آنان را در صدر اسلام و در زمان علی (ع) بیان فرمود و اگر تمام مکالمات امام (ع) را با يك يك اهل آن مجلس بخواهیم شرح دهیم در این رساله نمی گنجد لذا بطور اختصار بسمع خوانندگان معترم رسانیده شد و امام (ع) بیانات و حقایق را فرمودند که تمامی اهل مجلس و حاضرین سرهایشان به تنبوره بدن فرو رفت و غرق خفت و انفعال گردیدند بطوریکه خروج امام (ع) را از مجلس متوجه نکشتند.

۱۰ - زهر خوراندن امام حسن (ع)

معاویه علیه الهاویه در سال چهل و نهم هجری عزم سفر مکه معظمه نمود پس از معاودت از مکه به مدینه وارد و چندین مجلس بحضور امام حسن علیه السلام رسید و از اینکه معاویه به مفاد قرارداد عمل ننموده بود مشاجراتی بین امام حسن (ع) و معاویه در گرفت و بعلاوه معاویه بزید را ولیعهد خویش گردانیده بود که بعد از معاویه خلیفه باشد و اینهم برخلاف

اصل قرارداد بود و از طرفی هم هشت حضرت امام حسن (ع) در مدینه بمشقی درجه رسیده و شیعیان گروه گروه از اطراف به مدینه آمده و خدمت امام مفترض الطاعنه خود می رسیدند - و اینهاراهم معاویه به چشم خود دید لذا تصمیم بر قتل آن امام مظلوم گرفت و چون نمی توانست علناً به چنین کار شومی اقدام کند باین جهت وقتی بشام بازگشت به یحیی دوفتر از پادشاهان بزرگ روم و غیره نوشت که سم خطرناکی برای من فرستید که دشمنی بزرگ دارم و می خواهم او را از بین ببرم . پادشاه روم باو نوشت فرستادم برای تو زهری که اگر قطره از آن را در دریائی بریزی تمام جان داران دریا بیجان شوند و معاویه این زهر را بوسیله مروان برای جعده دختر اشعث ابن قیس زوجه امام (ع) فرستاد و او را بوعده سدهزار درهم و بخشیدن چند مزارع و تزویج به یزید بفریفت و آن ملمونه هم بنا بر اصح روایات که کمتر شنیده اید ممزوج باشی نموده و موقعی که آنحضرت میخواست افطار کند قدح شیر را بدست آن بزرگوار داد و آن حضرت باشیر زهر آگین افطار فرمود و مسموم گردید و سراپا وجودش بسوخت پس فرمود انالله وانا الیه راجعون و باز فرمود شکر خدا را که بدیدار جد و پدر و مادر روان شدم و روی بجمعه آورد و گفت ایدشمن خدا کشتی مرا خدا تورا بکشد و معاویه ترا فریب داد خدا اورا هم کیفر دهد و اما بآرزوی خود نخواهی رسید و بر اثر این زهر احوال آن بزرگوار منقلب گردید این خبر به حضرت سید الشهدا علیه السلام رسیده بیالینش شتافت و گفت ای برادر حال خود را چگونه می بینی فرمود گمان می کنم آخر عمر من باشد

جناده ابن ابی امیر گوید به خدمت امام حسن (ع) رسیدم دیدم طشتی در مقابل آن بزرگوار مملو از خون است و پاره های جگر آن حضرت قطعه قطعه در آن میریزد عرض کردم مولای من مداوا فرما - فرمود مرك مداوا ندارد و ۱۲ تن فرزندان علی و فاطمه که امام هستند یا باسم یا بدم شمشیر شهید خواهند شد پس طشت را از مقابل آن حضرت برداشتند و عرض کردم ای پسر رسول خدا مرا موعظه فرما -

۱۱ - کلمات و موعظه امام حسن هنگام مرك

فرمود ای جناده همیشه آماده سفر مرك باش و توشه تهیه کن قبل از اینکه مرك ترا دریابد - و بدان که تو طلب دنیا می کنی و مرك در طلب تو می باشد و غم روزی که نیامده است مغرور آنچه در دنیا جمع میکنی مال تو نیست و ذخیره برای دیگران می سازی آگاه باش که در حلال دنیا حساب و در حرامش عقاب و در مال شبهه ناک عتاب پس دنیا را گوشت مرداری فرض نما و از آن بقدری که تورا کافی باشد بگیری و اگر اینطور کردی بر فرض حرام هم باشد (اگر تنگ دست باشی) بر تو مباح است ای جناده در کار دنیا حریص مباش ولی سعی هم مکن بلکه چنان باش که گویا همیشه خواهی بود و در کار آخرت

چنان باش که گویا فردا خواهی مرد و همیشه بطاعت خدا روز بگذران
بالجمعه مواعظ آن بزرگوار پیش از اینها است و موجب تطویل کلام خواهد شد - بعد از خوردن سبزه سم بآن مظلوم چهل روز و نهجور در حیات دنیا بود تا مرگش پدیدار و آثار سبزی در بشره مبارکش هویدا گردید حسین علیه السلام عرض کرد ای برادر این چه رنگ است که در روی مبارکت مینگرم پس هر دو گریه کردند امام حسن (ع) فرمود ای برادر حدم مرا خبر داد که در شب معراج وقتی بی هشت رسیدم به منارل مؤمنان نگاه میکردم همه يك رنگ و يك نواخت بود مگر دو قصر مرتفع در پهلوی یکدیگر شبیه بهم از هر جهت مگر در رنگ که یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ گفتم بجبرئیل که این دو قصر از کیست عرض کرد یکی از حسن و دیگری از حسین است سؤال کردم چرا در رنگ مثل هم نیستند جبرئیل خاموش شد و جواب نداد دو مرتبه سؤال کردم گفت حیامیکنم که جهت آن را اظهار نمایم او را قسم بخداوند دادم عرض کرد حسنت را بسم شهید خواهند کرد و رنگ مبارکش در دم مرك سبز خواهد شد باین جهت قصر او سبز است و اما حسینت را اشقیای امت گونه و محاسن مبارکش را بغون رنگین خواهند ساخت باین جهت رنگ قصر او قرمز است سخن امام حسن باینجا که رسید تمام حاضران بگریه دو آمدند و حضرت امام حسن بگریه درآمد و فرمود برادر من حسین نزدیک شده است جدا شدن من از شما و تمام پاره های جگر من بیرون آمده است و وصیت میکنم تو را بعد از مرك مراد رجوار جدم مدفون ساز - اما میدانم دشمنان نخواهند گذاشت و اگر از دفن در جوار جدم منتنع کردند نگذار خون کسی ریخته شود - و مرا در بقیع بفاک سپار که هر جا باشم در خدمت جد و پدر و مادر هستم - پس بیشتر آثار مرك بر چهره آن بزرگوار نمایان گردید و فرمود برادر جان ملك الموت مرا بشارت داد که خدایت راضی است آنگاه میراث پیغمبران و ودایع امامت و اسم اعظم و آنچه که از پدر باو سپرده شده بود به برادرش حسین (ع) سپرد و روح شریفش از جهان تنگ بسوی عالم بقا و وسیع جهان پرواز کرد و فریاد سوگواری و ناله و غریو از برادر و خواهران و فرزندان برخواست

۱۲ - غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن امام حسن (ع)

حضرت سید الشهداء (ع) با گروه بنی هاشم و ابن عباس متوجه امور امام حسن شده و او را غسل داده و کفن کردند و آوردند در جوار جدش نماز بر او بخوانند سعید بن عباس که در آن وقت حاکم مدینه بود مروان وعایشه را خبردار کرد و گفت بنی هاشم می خواهند حسن ابن علی را در جوار پیغمبر مدفون سازند و اگر چنین شود قرب ابوبکر و عمر از بین خواهد رفت تمامی بنی امیه و ابی العاصی ها اجتماع کردند و عایشه سوار بر قاطر شده به جلو گیری برآمدند و چون حضرت امام حسین نماز بر برادر تمام کرد

بنی هاشم خواستند شمشیرها را بکشند و بنی امیه را برانند که حضرت سیدالشهداء فرمود وصیت برادرم را نقض نکنید که مرا امر کرده است خون کسی بای جنازه اش ریخته نشود و اگر وصیت برادرم نبود به آنان نشانت میدادم

ابن عباس رو بعایشه کرد و گفت در جنگ جمل بر شتر سوار شدی و امروز بر قاطر سوار میشوی و اگر چند روز دیگر زنده بمانی بر فیل سوار خواهی شد و هر چه بنی هاشم سماجت کردند جنازه حسن ابن علی را در جوار جدش مدفون سازند بنی امیه نگذاشتند و جنازه امام (ع) را تیر باران کردند تا هفتاد چوبه تیر بر جنازه امام حسن (ع) آمد و عایشه خود را از قاطر بزمین انداخت و گفت قسم بخدای نمی گذارم جنازه حسن را در جوار پیغمبر مدفون سازید مگر آن که گیسوان من کنده شود - پس جنازه امام (ع) را برداشته بطرف بقیع رهسپار شدند و در پهلوی جدش فاطمه بنت اسد بخاک سپردند

خداوند زیارت قبور ائمه بقیع را که در وطن خود غریب و مظلوم میباشد نصیب شیعیان و آرزومندان بالاخص خوانندگان محترم ما بگرداند انشاء الله

سید علی . بسطامی

بقلم آقای راشد .

انسان فطر طالب حقایق است

یکی از اموری که لازم است انسان بآن ایمان داشته باشد . اعتقاد ببقاء حق و زوال باطل است این موضوع را کراراً نوشته اند و ما هم نوشته ایم . ولی همین موضوع بسیار گفته و نوشته را میخواهم با بیان دیگری بعرض خوانندگان برسانم .

تا بر یقین باینکه حق باقی است و باطل از میان میرود بیفزایم . این مسلم است که در این جهان آنچه حق و واقع است پوشیده نمی ماند و از میان نمی رود و اگر کسانی بخواهند از روی جهل یا از روی غرض بر خلاف حقیقت امری را انتشار دهند بر فرض اینکه سالها اعتقادی بآن بسته شود بالاخره چهره حقیقت از زیر خروار ها خاک خود رامی نمایاند و باطل را از میان میبرد باید دانست که سر این مطلب چیست؟ سرش این است که هر امری در عالم صرف نظر از دانستن ظواهر آن و با اعتقادات ظاهری اشخاص بآن خودش يك ماهیت و حقیقتی دارد مثلاً فلان بزرگ قطع نظر از نامی که در میان مردم دارد يك نام واقعی داشته و یا فلان قاره صرف نظر از

خصوصیاتی که ما برای او فرض میکردیم در نقطه از این کره واقع است و چون انسان فطرتاً میخواهد حقیقت هر چیزی را آن طور که بوده و هست بدست آورد و اینچنین نیست که هر طور به مغیله اش گذشت از آن بگذرد و در پی کشف حقیقت میگذرد و زمین را زیر و زبر می کند و بایک قواعد علمی دیگری پی باحوال و حقایق جهان می برد - بالاخره بحقیقت هر امری خودش را می رساند؛ مثلاً سابق میگفتند ینکه دنیا و در باره آن فرضیاتی می نمودند ولی امروز معلوم شده است که مملکت فرضی ینکه دنیا ، امریکای با صفات فعلی است و يك قسمت بزرگ از این جهان را تشکیل میدهد و جمعیت و تمدن بسزائی دارد این همان حس حقیقت جوئی بشر است که آن مملکت را با آسیا و اروپا و آسیا و اروپا را بآن مملکت متصل و مربوط ساخت و فلان پادشاه به آن نامی که ماشینده بودیم (کیومرث) نیست و نامش کورس است و همین طور وقایع و حادثات تاریخی گذشته از آنچه را که افسانه مانند شنیده بودیم فعلاً حقیقت هر واقعه با چگونگی آن ، علل و قایع ، مردان مؤثر آن آنچنین بوده تا اندازه بر ما مکشوف شده و پی بحقیقت آن برده ایم و این جهان يك رشته درازی است که هزاران تار داشته و همه رشته های آنهم بهم متصل و مربوط است - از وقایع این زمان پی بوقایع ما قبل برده میشود و از وضع ایندوره جهان آینده را می توان در نظر گرفت و با این اتصال محال و متمتع است . يك حقیقی قرنهای پوشیده بماند؛ يك امر باطل و موهوم چنانچه ناپیه ممکن است جلو نور خورشید را بگیرد و يك کار باطل هر جور ساخته و پرداخته شود چند صباحی ممکن است آنهم با تزلزل ایست کند اما الی الا بد ممکن نیست چهره آفتاب حقیقت را مخفی بدارد و بالاخره حقیقت هر امری باطل را منعکس و خود را ظاهر و هویدا میسازد . و اگر این قانون را بدرستی شناختیم و بآن ایمان آوردیم . نباید در زندگی خود کرد باطل برویم و ایجاد ضلالت و گمراهی نماییم و بجز راستی و درستی قدمی بر داریم و باطل خود را آنطور که هست باید معرفی کنیم و دروغ هم نگوئیم و زیاده بر لیاقت خود طمع نداشته باشیم اگر بخواهیم بر خلاف این حقایقها رفتار کنیم از يك امر باقی دست برداشته و يك امر بیدوام دست انداخته ایم و از حقیقت ابدی و قضاوت بخوبی آیندگان نسبت باین زمان صرف نظر نموده و خود را زیانکار حقیقی ساخته ایم .

باید از خداوند در خواست نمود که فکر بلند و حقیقت خواهی و ایمان کامل و نیت خالص در وجود ما ها قرار دهد و همه دور يك هدف متحد شویم تا کشتی شکسته خود را مرمت نموده از این گردابها برهانیم.

نهج البلاغه

(۱۳۸) از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن به پیش آمدن های سخت (و بظهور امام زمان) اشاره میفرماید: (چون امام زمان از پرده غیب بیرون آید) هوای نفس را به هدایت و رستگاری بر می گرداند - زمانیکه مردم هدایت را بهوای نفس تبدیل کرده باشند. و رای را بقرآن بر میگرداند. زمانیکه مردم قرآن را برای واندیشه خود مبدل کرده باشند.

(این قسمت اشاره بقتنه های قبل از ظهور امام (ع) است) تا اینکه جنگ و خونریزی سخت به شما رو آورد (چون شیر درنده) بطوریکه دندانهایش را آشکار گرداند. (و یاشتری ماند) دارای پستانهای پراز شیر. نوشیدن شیر آن شیرین است و در آخر کار تلخ و بدمزه است. آگاه باشید در فردا واقع خواهد شد و بزودی میآید فردا با چیزی که نمیدانید، حاکمی از غیر طائفه پادشاهان (امام زمان (ع)، کارگردانان آنها را بیدی اعمال و کردار شایسته باز خواست می نماید، و زمین پاره های جگرش را (گنج های طلا و نقره) برای او بیرون خواهد آورد و کلیدهایش را تسلیم آن بزرگوار می نماید پس عدالت و دادگستری و روش مملکت داری را بشما می نماید. و متروک شده از کتاب و سنت را زنده میکند.

(و باز این قسمت اشاره به قبل از ظهور یافته و خونریزی عبدالملک ابن مروان خراب کردن خانه خدا با منجیق بدست حجاج ابن یوسف و یا خروج سفیانی در آخر الزمان میباشد که امام (ع) از ستمگری آن خبر میدهد.

مانند آن است که من او را می بینم در شام بانك می زند و با پرچمهای اطراف کوفه میگردد و باهل آت دیار رو می آورد مانند رو آوردن شتر سرکش بدخو؛ زمین را از سرها فرش می نماید و دهانش گشاده و گامش در زمین سنگین میباشد جولان او دور و دراز و حمله اش سخت میگردد سو کند بغداد شمارادر اطراف زمین میپراکند تا اینکه برجا نماند از شما مگر اندکی مانند سرمه در چشم پس سخنی و بیچاره گی هم واره بر قرار خواهد ماند تا اینکه برگردد بسوی عرب عقلهای پنهان شده ایشان پس سنتها و راه های دین پاینده و برقرار و نشانه های آشکار و پیمان نزدیک را (امام (ع) که اتمام نبوت بر آن استوار است راه نمای خود گردانید و بدانید که شیطان راه های خود را برای شما آسان می نماید تا بجای قدمش گام نهاده از او پیروی کنید.

حدیث قدسی یا انجیل حضرت عیسی (ع)

انجیلی که امروز در دست اروپاییان است و گاهی هم در ممالك شرق منتشر میکنند من در آوردی روحانیون و کشیش های نصاری میباشد و کلام خدا عهد عتیق و جدید (کهنه و نو) ندارد؛ حدیث قدسی قسمتی از همان انجیل اصلی است که حضرت امیر (ع) از لسان عبرانی عبری ترجمه فرموده و چون در کتب اسلامی ضبط بوده از تخریف و زور رو نمودن کشیش های اروپا و امریکا محفوظ مانده است؛ ما برای روشن شدن اذهان در هر بخش دو سوره از آنرا چاپ و در دسترس قارئین محترم میگذاریم:

سوره (۶) فرمود خداوند تبارك و تعالی و برتر از همه ای پسران و فرزندان آدم نیافریدم شما را برای اینکه زیاد شوید و نه اینکه انس بگیرم با شما از تنهایی خود و نه برای اینکه - از شما کمک بخواهم در کاری که عاجز باشم؛ و نه برای اینکه از شما به من نفعی برسد. و با اینکه بواسطه شما از خود دفع ضرر نمایم - بلکه شما را خلق نمودم که عبادت مرا بسیار نمائید - و صبح و شام شکر مرا بجا آورید و تسبیح و تقدیس نمائید مرا و اگر اول و آخر شما - و زننده و مرده شما - و صغیر و کبیر شما - و آزاد و بنده شما - و جن و انس شما - تمامی جمع شوید در عبادت و اطاعت من ذره در ملك و پادشاهی من زیاد نشود - و همینطور اگر تمامی مجتمع شوید بر نافرمانی و معصیت من ذره از پادشاهی من کم نشود - پس بدانید همه چیز نابود شدنی است مگر ذات من - و اگر آن طور که از فقر می ترسید - از آتش من می ترسیدید - شما را توانگر می کردم از جانی که گمان نداشتید - و اگر میل به بهشت من می نمودید - آنطور که میل بدنیا دارید - هر آینه شما را در دودنیا خوشبخت میگردانیدم - نه می رانید دلهای خود را به دوستی دنیا - بدرستکه فنا و الش نزدیک است

سوره (۷) ای بندگان در هم و دنیا را من خلق کردم شما را که روزی بخورید و لباس بپوشید و در راه من خرج نمائید و شکر نمائید به نعمت های من و نعمت مرا یاور در رفتن بهشت قرار دهید و از آتش من بگریزید - شما دنیا و مال آنرا برای خود گرفته و بآن قوت گرفته اید بر معصیت من - در هم و دنیا را بالای سر خود گذاشته اید - و آنها را عبادت و پرستش میکنید و از عبادت و بندگی من دست برداشته اید - و کتاب مرا در زیر پایهای خود گذاشته اید - و دنیا را بالای سر خود - خانه های خود را بلند کرده اید - و مسجد های مرا بستان کرده

اید به خانهای خود انس گرفتید و از خانهای من می ترسید - ای بندگان دنیا شما بنده گان آزاد نیستید - مثل شما مثل قبری است که بیرون آن بکچ سفید شده باشد و باطن آن متعفن و گندیده است - بزبانهای شیرین نزد من می آئید - دلهای شما پر از قساوت است - ای پسر آدم چراغ در بالا و بام خانه رفع تاریکی میانه خانه را نمی کند - حرف نیکو رفع اعمال زشت را نمی نماید - عمل خودت را برای من خالص گردان - و آنچه بخواهی از من سؤال کنی قبل از سؤال بتو عطا کردم بیشتر از آنچه انتظار داری

مقاله وارده

۱- مقاله بقلم آقای شیخ عبد المنتظر مقدسیان در اطراف اتحاد و اتفاق مسلمین رسیده و در این مقاله آقای مقدسیان ثابت کرده اند که علل ضعف و عقب ماندگی مسلمانها پراکندگی و تفرقه آنان است و اگر همگی بر یسمان محکم (و اعتصموا بحبل الله جمیعا) دست بیاندازند جلودار ملل راقیه عالم خواهند بود و اگر پیروی واقعی از احکام قرآن نمایند از این طوفان بلا که کریبانگیر مسلمانها شده است نجات خواهند یافت.

۲- مقاله بقلم دوشیزه سرور در محبت علی (ع) و اینکه هیچ طاعتی بدون تولا و محبت آن سرور مقبول نخواهد شد و از طرفی هم شیعیان فقط بتمسك محبت حضرت امیر نباید مرتکب هر گونه منکرانی شوند و بسیار این مقاله جذاب نوشته شده ولی بواسطه زیادی مطالب بشماره های بعد موکول شد.

اثر طبع دکتر فلسفی مورخ در هذمت تریاک

اول ستمی که با تو وافور کند
وز همت و عزم و ثروت دور کند
در سن جوانی بنماید پیرت
در فصل شباب جات در گور کند
گر با خردی مزن تو دم از تریاک
بهر نو بود نخست خصم بی باک
مال و خردت رود بیاد از وافور
بکباره کند حسابت از عالم پاک

مطروحه انجمن ادبی ایران

بوسیله جناب آقای فرج الله بهرامی دبیر اعظم (برزگر)

اثر طبع شیوای آقای فراهانی

دیدار بایک فکلی

اوائل مه مرداد وقت دشت و درو
بود بخانه ارباب هایسا و پرو
کنند برزگران جامه های چرکین نو
برون کنند مساکین کلیم خود ز گرو
شوند اجیر و نمایند نان خود تأمین
نتیجه عمل سالیان برزگران
شود بمخزن ملاک و پولدار نهان
که چون رمید زمستان و جنس گشت گران
به مفلسان بفروشد نان بقیمت جان
زخون خلق نمایند دست و پا رنگین
مرا که مال جهان نیست از سیاه و سفید
نه مالکم نه مرادم نه برزگر نه مرید
مجردم ز علایق به یمن بخت سفید
نشسته ام لب جوئی و زیر سایه بید
هجوم فکر نموده است مغز من سنگین
کشوده پیش رخ من کتاب صنع خدای
در این خصوص نمایم کتابها تدوین
همی بخوانم و دقت کنم بهر معنای
خوش آنکه زنده بمانم الا لابد تنهای
هزار حیف باین عمر کوتاهی و کمی
نشد که بی سر خر زندگی کنیم دمی
در آن دقیقه سرم گرم فکر بود همی
که ناگاه از طرف ده نمک ز صد قدمی

بدید شد شبی پیش چشم این مسکین

رسید پیش بدیدم بود یکی فکلی
پوشید سفید کله شونکی مهار گلی
بچشم عینک برقی بکف عصای گلی
بگفت مرسی و بنشست پیش من چه تلی

کله گرفت ز سر پا کشید روی زمین

در این میانه تنی از دروگران برسد
قبای آبی و شال سیاه و ریش سفید
لباس او همه بر عکس فرمهای جدید
سلام ساده نمود و جواب ساده شنید

ز بعد صبح بخیر آن کنار گشت مکین

جوانک فکلی شد ز وضع وی در خشم
گرفت در دهن انگشت نرم و نازک نشم

نگاه کرد بآن برزگر ز گوشه چشم
سپس بگفت که ای ژنده پوش رخ پریشم
مگر خبر نه از وضع روزگار نوین
چه بی تمدنی الحق مگر تو کره خری
دروغ نیست اگر گویمت نی از بشری
ولی گناه تو نبود که هر چه مینگری
بود ز فتنه آخوندهای ککوته بین
که تعارف نباید ز سر گرفت کلاه
سلام چیست مگر کس نکرده ات آگاه
که گشته یکسره مرسی سلام بنده و شاه
باشامگاه بگو بن سوار ای گمراه
بصبه بگه شده بن زور برایشان تعیین
چرا چو مردم پاریس ریش تراشی
بگو سبیل سویسی چرا نمی باشی
برای چی سر پا مثل سک نمی شاشی
امانت ز فتنه این رندهای قلاشی
که گشته روح تمدن زدمتشان چر کین
چرا چو من تو به تنظیف خود نمیکوشی
برای چیست که شلوار و کت نمیپوشی
چرا برای کراوات غله نفروشی
نداری از چه سگی هم غذا و هم بالین
بهرتم ز چه ایرانیات بد اقبال
نمی نهند سر سفره کارد بیا چنگال
ترومن و ویلهلم هیتلر و دو گل مارشال
اگر بد است چرا اتلی و لنین ژنرال
بدین انسانیه کردند سفره را تزیین
خلاصه او هم نطق بود و بافنده
دروگر از سخنانش نشسته شرمند
من از ملاحظش از زیر لب کنم خنده
چو گشت خسته و کف کرد گفت باینده
بی بخش در دست دادم ای ادیب مهین
به پشت دست نکه کرد و گفت پنداری
که ظهر گشته برای ناهار چی داری
بگفتمش دوسه نان با خیار سرباری
به برزگر نظری کرد و گفت بیکاری
ز جای خیز و بیار آب و گوشه به نشین
سپس ز کیف دو قوطی مسین برون آورد
یکی مربع و قرمز یکی مدور و زرد
گشود پس در آن جعبه ها و به به کرد
بگفت کس به ازین دلمه و کباب نخورد
کسی ندیده کباب و پنیر بهتر از این
برادری است مرا هوشمند و آزاده
برای بنده ز اندن وی این فرستاده
کباب خوک و پنیری بود که او داده
چو من نگاه نمودم بدست آن ساده
قیم گرفت و همی عق زدم شدم غمیگ

خلاصه آنکه سر حقه ها نمود چو باز
برون نمود سر از حقه کرمهای دراز
همی بفرود از آن کرمها بنان و پیاز
من از جلالت آن دیو روح عقل گداز
بخشم رفتم و شد موی بر تنم زویب
سرم ز چرخه سر گبجه شد چو کوه احد
دگر نه از فکلی باخبر بدم نه ز خود
ندانم اینکه پس از این چگونه گشت و چه شد
درست می نتوان کرد شرح حال چنین
همینقدر من از آن حال با شدم بنظر
که پیش دیده من جلوه کرد وضع دگر
نه در برم فکلی باشد و نه برزبگر
پدید در نظرم منظری شکفت آورد
چه منظری که همه همچو قلب من خونین
بدیدم آنکه یکی باغ پرزاشجاری است
بگرد باغ نمایان سیاه دیواری است
بشاخ و برگ درختان غبار بسیاری است
ستاده ام لب جوئی که خون در آن جاری است
چو دیده گان من زار مستمند حزین
شدم به عیبت و وحشت فرا گرفت مرا
شدم که منبع آن جوی خون کنم پیدا
قدم زنسان ز کناری روان شدم بالا
همی برافتم ناگه بچشم خون بالا
کنار چشمه بدیدم یکی نشسته غمین
کنار چشمه یکی پیرمرد بنشته
شکسته خاطر و اندوهناک و دل خسته
ز بار محنت ایام پشت بشکسته
بروی زانوی غم سر نهاده اندوهگین
همی بنالد و افغان کشد ز سینه تنگ
همی بگرید و سوزد ز گریه اش دل سنگ
چکد ز دیده او قطره های گلگون رنگ
ز خون دیده آن پیر تا بیک فرسنگ
تو گویی آنکه شده آب صاف چشمه عجبین
به پیش رفتم و کردم بآن ملول سلام
سپس ز روی ادب گفتم ای مهین فرجام
کشی ز اهل کجائی ترا چه باشد نام
ترا چه آمده بر سر ز گردش ایام
در این مکان شده از چه روی جایگزین
جواب داد که من کین چنین پریشانم
بزرگ سلسله شاپور - پور ساسانم
ز دست مردم پیداد گر در افغانم
دچار غم ز اروپاسایات ایرانم
که میکنند روشهای خود بما تلقین
هرار و سیصد و کسریست کاندوین کشور
بفر وحدت و الفت نبوده چیز دگر

يك عقیده همی خلق برده عمر بسر
کنون گروهی از او باش تنك بسته كمر
کنند ریشه الفت کنند همی تفتین
رسوم خویش به يك باره میدهند زدست
بدون آنکه بفهمند خوب یا که بدست
دوند بسوی اروپا بسان فیلسی مست
که بهر جنگل هندوستان زنند بجست
چو شد خلاص گرفتار شد بشیر غرین
کسی نگفته و نبود مرا چنین رایی
که پیروی ننمایند از اروپایی
کنند ليك نه در کار های بیجایی
بباید آن که درین ره زروی بینایی
ضرر ز نفع شناسند و زهر از نوشین
ز مردمان اروپا هنر بیاموزند
ز نور علم در ایران چراغی افروزند
برای پوشش خود جامه ها زنو دوزند
چرا در آتش رشك و حسد نمی سوزند
که مانده اند در این جامه های کرباسین
بدست خویش بسازند بلکه آیروپلان
ز فیض برق نمایند جای در کیوان
لباس عاریت از تن کنند چون دگران
کنند خانه خود را ز علم آبادان
چنانکه سنگش گردد نظیر در نمین
نه آن که دائم بر فقر خود بیفزوده
کنند پیروی اندر امور پیوده
کنند جان خود و اهل ملك فرسوده
اگر که تابع شرعند - شرع فرموده
ز کار لغو کن اعراض رو بخوان و به بین
نموده اند قناعت بامر دیو رجیم
زار تقاهو تمدن بصاف کردن دیم (صورت)
به نسخ مذهب و تاریخ و چیزهای قدیم
ز پای تاسر - تغییر داده اندر رژیم
بوهم آنکه تمدن جدا بود از دین
کنند خانه خود را خراب و ویرانه
دهند ریش تراشیده دست بیگانه
چو مرغی که بدام او افتد بی دانه
شوند اسیر سراسر بدام افسانه
به هیچ ذمه خود را کنند خوار و رهین
چقدر نعمت بی منتهای بی پایان
که داده خالق بیچون به مردم ایران
بدیگران بفروشد سر بسر ارزانت
کنند وارد اندر عوض به نرخ گران
سك و هروسك و رنك و توالو پوتین
برنج صدری و نان سفید و روغن زرد
کباب بره و پیرو کره است داروی درد
که با پنیر بر از جانور مقابل کرد
کباب خوك بجای کباب آهو خورد
خدا شعور دهد نان به است یا سرگین

اگر ... همی ز اروپا میان حقه نهند
چونام خارجه بر او ست چون عمل بغورند
ز بعد آنکه بجان داده اندشان تمکین
اگر یکی ز اروپاییان بفرماید
زده دقیقه جهان بیشتر نمی یابند
که این مزاح ملك کرده یا که دیو لعین
برای کسب و هنر عده بترز ابلیس
برند کیف ز مادامهای کشور نیس
کشد روسوی ایران زمین بعد تمکین
بغیر چند لغت ز انگلیس و آلمانی
چه آورند بسوقات بهر ایرانی
آبها لوازم بیهاری و هو و مرانی
نه کسب علم و هنر کرده اند چندانی
که جایشان بشود در کلاس مبتدین
شوند یکسره شهوت پرست و خویش پسند
چنان بچشم حقارت به مردمان نگرند
که گویا فقط ایشان زنسل بوالبشرند
دگر بقیه مردم تمام گسار خورند
سکوت کرد دگر پیر مرد پاك آمین
زالال طبع سفندانی فراهانی
که صاف باشد و روشن چو آب حیوانی
به بین چگونه کند گاهی آتش افشانی
بر این قریحه فرستاده هیچ میدانی
خرد ثناو ملك آفرین فلك تعین

نمایندگان مادر شهرستانها

تبریز	دین و دانش	معلات	آقای عباس اکبرزاده
شیراز	بنگاه مطبوعاتی هاشمی	شاهی	« جوادی
همدان	آقای سید علی خوانساری	سنندج	بنگاه مطبوعاتی برنیانی
بروجرد	کتابفروشی هدایتی	بهبهان	کتابفروشی مفید
خرمشهر	« میریان	شاهرود	« آقای داودی
مسجد سلیمان	« رستگاران	« چابفروشی آقایان بداغی و حسینی	
ملایر	« سپهر	کرمان	حاجی میرزا محمد رضا اصفهانی

حکایت زریب

بعد از اینکه قسمتی مهم از شهرهای قصر شیرین و خانقین بدست لشکر اسلام فتح شد در یکی از کوه های ایران فضله نامی از سرداران عرب بنماز ظهر قیام نموده و چون گفت الله اکبر ندائی آمد که کبریت تکبیرا چون گفت اشهد ان لا اله الا الله ندا رسید که اخلاص است یا فضله چون گفت اشهد ان محمداً رسول الله آواز آمد که این پیغمبری است که بعد از او پیغمبری نیاید چون گفت حی علی الصلوة صدائی آمد که خداوند این فریضه آورد خوشا حال آنکس که این فریضه اول وقت بجای آورد و چون گفت حی علی الفلاح ندا رسید الفلاح لاهل الصلاح یعنی رستگاری برای نیکو کاران است چون فضله از اذان نماز فارغ شد و نوبت باقامه رسید و گفت قد قامت الصلوة آواز آمد که امت محمد پاینده است تا قیامت و قیامت بر ایشان بگذرد چون نماز تمام شد فضله بصدای بلند گفت ای گوینده کیستی و از کجائی اگر فرشته هستی کرم خدا بر تو باد و اگر از پربانی فخر جفاً بك اهلاً و سهلاً و اگر آدمیزاد هستی صورت بنما تا از دیدن تو خوشنود شویم ناگاه پیری از غار کوه بیرون شد با عصائی در دست و دو جامه سفید از پشم بر تن و موی صورتش در نهایت سفیدی باقدی موزون بر عضا تکیه زنان بنظر آمد و به نزدیک رسیده و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته فضله جواب داد و گفت کیستی و درین کوه چگونه زیست میکنی پیر گفت من زریب نام دارم پسر ترریلیا وصی عیسی (ع) و عیسی درباره من دعا کرد که انقدر در این کوه زنده بمانم تا عیسی از آسمان فرود آید و شمارا خبر میدهم چون چند خصلت در امت محمد (ص) پدیدار شود از آن امت باید گریخت فضله گفت انصاف چیست تا از آن پرهیز کنم زریب گفت آنوقت که مردان با مردان و زنان با زنان در آمیخته و مردان با پسران در سپوزند و با خادمان و بنده کان استشاره کنند و بیکفاهانرا بکشند تا گناهکاران جری شوند و صدقه ندهند و قرأت را بانسوا و مزامیر خوش بخوانند و مسجد ها را زور نکار و رنگین سازند و مناره ها مرتفع کنند و شهادت بدروغ دهند و ربا را رایج و حلال دانند و زنا کار زیاد شود و باران کم آید و غلات اگر چه بسیار باشد بنرخ گران یافت نشود و چون این آثار آشکار شود همگی بیمناک شوند زریب این سخنان را گفت و بقرار باز گردید این قصه بسعد وقاص رسید و بمر رقم کرد و مرد دستور داد هر چه زودتر این شخص را جستجو کنید و احوالات کامل به من نویسد سعد به آن کوهستان رهسپار و آنچه بستیها و بلندی های کوه را بگردید اثری از آن پیر نیافت

گوشه از تاریخ

(۲)

مانده از شماره پیش

راندن رسولان عرب از دربار یزد جرد و شروع جنگ

ایران با اعراب

پس از اینکه رسولان عرب را یزد جرد با طبقهای خاک که بجای انعام بر سرشان گذاشته بود از بارگاه خود براند رسولان به نزد سعد وقاص آمده و صورت حال را بیان نمودند و از طرفی هم یزد جرد مصمم بر جنگ اعراب گردید و رستم نامی را خوانده و فرمان مقاتله با اعراب را صادر نمود رستم بتمامی فرمانروایان کشور ایران نامه نوشت و از آنها مدد خواست تا اینکه یکصد و بیست هزار سوار و پیاده آماده مبارزه گردیدند و یکصد هزار دیگر هم از اصفهان و فارس و همدان روی بقادسیه آوردند و مجموع لشکر ایران به دویست و پنجاه هزار بالغ گردید ولی در آنحال لشکر اسلام فقط شصت هزار بود و بیست هزار هم از شام به مدد مسلمانها رسیدند یعنی لشکر ایران سه برابر لشکر اسلام بود و هنوز فرمان جنگ صادر نشده اعراب شروع بقتل و غارت بومیان ایران نموده از چپ و راست می تاختند که خبر به یزد جرد رسید و رستم را خواست و گفت چرا در جنگ اعراب تأخیر می کنی رستم چون از احکام نجوم دریافته بود که دولت پادشاهی ساسانیان بدست اعراب منقرض خواهد شد باین سبب میخواست جنگ را بتأخیر اندازد تا شاید کار بصلح و سلامت انجامد و همان شبی را که دستور حمله از یزد جرد گرفت خوابی بس هولناک دید و صبح آن قاصدی به نزد سعد وقاص فرستاد که مراد تو از جنگ چیست هر چه میخواهی بیان کن تا من از شاهنشاه ایران برای شما بگیرم و خون مردم بی گناه هم ریخته نشود سعد در جواب نوشت سخن کوتاه یا آماده جنگ باشید یا جزیه قبول کنید و یا شهادتین گفته و مسلمان شوید رستم دید کار از مسالمت گذشته و با اطمینانی که به شکست لشکریان عجم داشت آماده کارزار گردید و اول کسی که از لشکر ایران بجولان در آمد مهران نام فرماندار آذربایجان بود این کس عوض سلاح خود را غرق دریای جواهر و زیورهای قیمتی نموده و فریاد زنان که امروز عرب را ادب خواهیم کرد مبارز طلپید از لشکر اسلام منذر بن حسان بجانب او روان شده و بلا درنگ بی به پهلوی او خوابانید مهران از اسب بزمین افتاده پای

خود را سپر تیغ نمود و پایش از ضرب تیغ قطع گردید در آن دم جریر نامی از لشکر اسلام بر سید و سر مهرانرا از بند جدا ساخت - و در تقسیم جوواهرات و کمر بند مرصع مهران بین جریر و منذر سخن در گرفت آخر الامر کمر بند مرصع که سی هزار زرسرخ قیمت آن بود منذر بر داشت و دیگر سلاح و اسباب جنگ را که هزار درم خام قیمت داشت جریر برداشت .

(بقیه در شماره بعد)

سراج المنیر (۲)

لعمره دوم - در ذهادت حیا حدیث شریف الحیاء من الایمان مشعر است بر اینکه هر که را حیا نیست ایمان نیست و بنا بر رأی معتزله و امامیه حسن و قبح اشیاء عقل است و لا محاله عقل در تمیز محاسن از قبایح بحیا محتاج است چو عقل بصرافت طبع ممکن است که بر اتکاب امر فاحشی بنا بر مصلحت دینوی قیام نماید ولیکن با معاونت حیا اختیار امری که سبب موآخذه دارین بوده باشد نخواهد - پس ظاهر شد که اشرف صفات انسانی حیا است و نیز مزید است بر محامد حیا - کلام امام علی علیه السلام - من قل حیائه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار قصه مریم دال است بر رعایت اهتمام در شأن حیا چو آن جناب با وجود علوق بذات مقدس عیسوی و استماع بشارت و تنبؤ فییه من روحنا از غایت حیا در حین مماس فرمود که یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیماً منسیاً همانا اندیشه می کرد - که مبادا جهال قوم ابن قضیه را حمل بر زنا یا قبا حتی کرده زبان بشناعت گشایند - و تواند بود که ادب بی تمکن حیا در طبع صورت نه بندد - چه ارشاد نفس با کتساب اوصاف جمیل منوط است با جتناب از خصایص قبیحه موقوف به موقوف علیه حیا است و النسبته بینهما عموم ولیکن مراعات این شیوه زنان و ساده رخان را بیشتر در کار است چو ایشان هدف سهام نظاره اند و برق خرمن دل های آواره و آنچه هر یک را در کار است بر سیل اجمال ذکر میشود .

بیت

گل نیم شب شکفته شود در حریم باغ تعلیم گل رخان بحیا این قدر بس است اما آنچه پسران را در این شیوه ناچار است آنکه در مجالست و موآنست غیر ابنای جنس و مردم بیگانه و آشنایان هرزه گوی بد طینت و ارزان و فسقه و فجیره

اجتناب نمایند - که این گروه سرچشمه شقاوت و فسادند و منبع شرارت و عناد الذین طغوا فی البلاد فاکثر و فیه الفساد و باید که از خانه بیرون نیامدن - و با مردم کم نشستن و امثال ذالک رغبت نمایند و به بذل و مطایبه خوی نکنند که مایه خفت است - به ملایمت مواظبت نمایند که موجب استیلای اهل فرصت است و طریق سلوک زنان آنکه از نامحرم من جمیع الوجوه بگریزند بلکه از بعضی محارم نیز به پرهیزند سخن آهسته گویند چنانکه مستمع بی سعی اصفا ننماید - و اما آواز را چنان نازک نکند که سبب زیاده تی رغبت تیره دلان گردد قال عز من قائل فلا تخضعن باالقول فیطمع الذی فی قبله مرض و قان قولاً معروفاً زنی که بگو چه و بازار گشتن و خود آرائی و سرکشی خوی کرد موافق حکمت آن است که بهر نحو صواب دانند او را دفع نمایند که تنگ ایشان داغ شرمساری - بلکه دیگران را مایه کسب بیعاری است و دوشیزه را رعایت حیا اهم است از تنبیه چون آن گروه اخیر را بعضی مشاهدات حاصل شده که در قلت حیا مدخلی دارد - بخلاف اولی و به هیچ يك ملتفت جواب اجنبی شدن : اگر چه در سلام باشد جایز نیست زن بی شوهر و ترك زینت از سر مه و وسمه و غازه و عطر و خضاب اولی است و ذات شوهر را احترام زن واجب و اطاعت امر شوهر و رضا باراده اش و قناعت با نفاقش واجب و خیانت در مالش و عطیه بی اذن وی حرام باشد - حکما گفته اند زن نیک شبیه است به مادران در محبت و بکنیزان در مذلت و زن بد به دشمنان در مخالفت - و بدزدان در خیانت - و شیوه حیا مبنی است بر عصمت چو عصمت بوستان نیست از صوات خزان آسوده و آینه است بزنگ کدورت نیالوده و حق رعایت عصمت آن است اگر سر بایدت باخت در بازی و چنان نکنی که پیراهن ناموست به جانت دریده شود چنانکه آن زن مستوره که هر دو دیده را فدای ناموس خود ساعت تقریر این (حکایت) آنکه آورده اند که روزی یکی از ملوک بر فراز قصر خویش گرم نظاره زیر دستان بود - ناگاه شاهباز نگاهش بر طوطی طاوس خرامی افتاد - که کبک دری از حیرت رفتارش چون زاغ از روش مانده و فاخمه بخمال زلف سلسله آسایش منت طوق بر گردن گرفته فتان عشوه اش لعل شکر خای گل را در چشم بلبل خار کرده - و غماز غمزه اش نر گس

سرمه ساي شمع را در نظر پروانه بي فروغ نموده ليلي خانه بدوش تكلمش - و شيرين نمك فروش تبسمش .

بیت

ز فرق تا قدمش هر كجا كه مي نگري كرمه دامن دل ميكشد كه جالينجا است ملك را چون نظر بر جمال آن دلفريب افتاد كيوتر دلش در فضاي سينه از هجوم شعله مزاج سمندر گرفت - پس پيك هدهد خرامي را فرمود كه اکنون ترا بايد كه آن همای سعادت را چون تندروی بدام آوری - نه چون بوم شوم خبر آوری كه غراب وجودت را بچنگال عقاب غضب گرفتار كنم .

مصرع نيامي تا نيامي دلبرم را

پس قاصد به نزد پريچهره آمد هر چند بفسون و نيرنگ خواست به نزد اميرش بر د - آن حوري مريم طينت راه استماع بگوش نميداد .

بیت

سكندر را نمی بخشند آبي بزور و زر همسر نيست اين كار اما چون سلطان را پرده شكيب از هجوم گروه اندوه چاك شد خاك را در دیده مروت كرده فرمود از روی عنفش به شبستان خلوت آورند پرستاران چون فرموده شاه آن پريچهر را به برج خاص اختصاص دادند بيچاره مضطرب گشته بلا به گفت شرفات طارم دوات شهر ياري باوج بقامشرف باد - و تخت فلك اساسش بر فرق فرقدان لامع - تاج داران را بگدايان چه كار و كنج بخشان را بخوشه چينان چه بازار - آيا چه شيوه - از من تورا مقيد محبت كرده و کدام عضو از تنم دام صيد براهت گسترده كه اکنون مرا بدام بلا انداخته و هدف تير قضا ساخته .

بیت

چيست در اين تن كه بچشمت نكوست كز كشش سينه گرفتيش دوست امير چشمه چشم را جوی سر شك گلرنگ ساخته صد طوفان نوح بباد داده گفت آهوی شير افكن چشمت گمان فتنه بزه كرده - چنان تير غمزه بر دلسم زد كه روزم شام شد - اکنون سرم از آلايش بالين بيزار است - و چشمم از آرامش خواب در آزار

بقیه در صفحه ۳۴

تعبیر خواب (۲)

اگر کسی فرشته و ملك در خواب به بيند رحمت خدا شامل حالش گردیده و نعمت فراوان باو برسد - اگر کسی ميكايل در خواب به بيند - اگر فقير باشد به دولت و ثروت زياد برسد - اگر کسی عزرائيل در خواب به بيند مرگش نزديك شود توبه نمايد - و اگر کسی به بيند كه از آسمان فرشتگان و ملائكه پائين می آيند - روز عزت مسلمانان فرا رسد و كافرانرا ضعف و مذلت پديدار گردد - اگر کسی خازن بهشت كه رضوانست در خواب به بيند بده چيز - عزت ، رحمت ، نعمت ، شرف ، دولت ، ظفر ، سعادت ، رياست ، قوت ، راحت ، نائل گردد - و اگر کسی پيغمبر (ص) را مسرور و خوشحال در خواب به بيند دين او محكم و استوار بود - و اگر کسی حضرت عيسى (ع) را در خواب به بيند مردی مبارك و فرخنده باشد و او را فرزندی نيكو بهر رسد و اگر در خواب به بيند كه بقصری از قصرهای بهشت وارد شده است بمرتبه بلند رسیده و عزت و سعادت رفيق او شود - اگر کسی جهنم در خواب به بيند توبه نمايد كه گناهی كرده كه غضب خدا بر او رسیده است - اگر کسی در خواب به بيند كه به آسمان بالا رفته روزی او زياد شود و باوج عزت و رفعت برسد - اگر کسی در خواب به بيند كه آفتاب و ماه گرفته است خوب نيست - اگر آفتاب و ماه را به بيند كه باهم نزاع دارند - بين دو امير يادو سلطان جنگ وجدال شود - اگر در خواب به بيند كه باران می آيد ارزانی و فراوانی نعمت شود - اگر کسی كشتی در خواب بيند يا سوار شود از جمیع غم ها خلاص شود - اگر کسی در خواب به بيند كه در حمام غسل نموده و بپرون آمد قروض او ادا گردد - اگر دولاب و اشكاف در خواب به بيند از خرابه ديگران مال يابد - اگر کسی در خواب به بيند پيرمردی بخانه او وارد شده و يا باو سلام كرد و يا در مقابلش ايستاد از غيب باو دولت زياد برسد - اگر کسی در خواب ديد كه سيل خود را می چيند اگر قرضی دارد ادا شود و اگر غمین و اندوهناك است غم او زایل گردد - اگر در خواب ديد كه دندان بالایش افتاد يکی از خويشان پدری او به

میرد - اگر دنداناش کنده شد و بدستش آمد و نیفتاد یکی از خویشانش مریض شود اما خوب شود - اگر کسی سیل خود را دراز و بلند بیند به مصیبت و غم گرفتار شود - و اگر در خواب به بیند ریش خود را تراشیده مفتضح و رسوا گردد - اگر کسی در خواب به بیند که درختی را برید یا کند یا شکست غم و مصیبت با و روی دهد - اگر کسی لباس خود را سوخته دید اگر مرد باشد زنش بمیرد اگر زن باشد مردش بمیرد اگر کسی عباد در خواب به بیند اگر مرد باشد زن خوب بچنگ آورد و اگر زن باشد از بلا ایمن گشته عزیز شوهر شود . (والله اعلم به حقایق الامور)

خارستان (۴)

از فرع (۱۱) در مقامات دوستی و درجات محبت

حکایت جوانی را ترکمن دستگیر کرد و اسیرش برد مدت ها خروگاو ان میچرانید و خدمت اسبان می کرد قضا را دختری طبعش با او موافق افتاد و بروی عاشق شد

قطعه

ترکمن دختری کمان ابرو مژه اش جان عاشقان را تیر
زلف او چون کماند بهرامی کش بهر حلقه اش هزار اسیر

راهی می رفتند و عشقی می یافتند دختر اسیر پدر و مادر و جوان شبها گرفتار بند و زندان - تا شبی به بالینش آمد که اگر مرا بدیار خویش میبری از بندت برهانم به مطلب برسانم گفت بارهاست که من این مطلب را از خدامی طلبم بر خواست و بند از پایش گشود و توشه مهیا ساخت - دو اسب باد پای از طویله بیرون کشیده و سوار شدند بیراهه می تاختند و می رفتند تا بامدادان بکنار چشمه ساری رسیدند منزل گزیدند زین و برگی گرفتند و بخواب رفتند

قطعه

نهاده هر دوسر بر بالاش ناز چه بخت خویشتن در خواب رفته
یکی چون خسرو دیگر چه شیرین که از هر يك قرار و تاب رفته

چه از خواب گران بیدار گشتند چنان دیدند کز سر آب رفته
بلائی کوه پیکر ازدهائی بکامش پای چون سیماب رفته
جوان چون دید از دری پای دختر را تا زانوان فرو برده از کنارش کناره گرفت و برخود لرزید - بیچاره هر چه فریاد می کرد بیا و پهلوی ازدها را بشکاف و مرا نجات بده - جوان از بیم جان خویش جواب نمی گفت - آخر الامر تا کمر بیچاره را فرو برد - فریاد می کرد ای نامرد بی انصاف کاردی به من برسان که کارش را بسازم و بنیادش را بر اندازم هر چه بیشتر استغاثه می کرد - نامرد دورتر می رفت بیچاره میگریست و می گفت

قطعه

آخر نه من و تو یار بودیم من هم چون لیلی تو همچون مجنون
سر گشته و بی قرار و هفتون شب ها ز غمت نرفته خوابم
آتش بدل و بدیده آبم از مادر و از پدر بریدم
پساری چه تو بی وفا گزیدم ای کاش سفر نکرده بودم
انکار پدر نکرده بودم

مثنوی

گرم مادر بدین حالت به بیند بداغ دل چه لاله می شنید
الهی خیر از عمرت نه بینی ز باغ کامرانی گل نچینی
چون ازدها بیچاره را سراپا فرو برد و سر خویش گرفت آنگاه بی انصاف پیش آمد اسبان به زیر زین کشید و يدك کرد و تاز و تك روی بجانب خراسان همی رفت شنیدم روزی واقعه را بوالی عرض کرد کشتنش را فرض شمرد

قطعه

جابران گر چه جور ها بسکنند انسا رنسا سیب جزیم
هر چه کردی بجان خود کردی مایری و صفهم سیب جزیم

سه ملیون ریال جایزه

صندوق پس انداز ملی بمنظور تشویق پس انداز کنندگان جمع جوائز

قرعه کشی امسال را به ۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال (سه ملیون ریال) افزایش داده و

۲ جایزه ۲۵۰,۰۰۰ ریالی (دویست و پنجاه هزار ریالی) و

۵ جایزه ۱۰۰,۰۰۰ ریالی (یکصد هزار ریالی)

و چندین هزار جایزه ۱۰,۰۰۰ ریالی (ده هزار ریالی) و ۱,۰۰۰ ریالی

(یکهزار ریالی) و ۱۰۰ ریالی (یکصد ریالی) بین کسانی که تا پایان سال

جاری در صندوق پس انداز ملی یا شعبه ها یا نمایندگیها یا باجه های بانک

ملی ایران حساب پس انداز داشته باشند بطور قرعه و بطرز جدید

تقسیم منماید.

در باز کردن حساب برای خود و فرزندانتان قبل از پایان سال غفلت نفرمائید.

۵-۱

سراج المنیر

بقیه از صفحه ۳۰

(بیت) کرد ملک دیده حسرت پرآب گفت دو چشم تو ز من برد خواب چون آن شوخ چشم از کیفیت حال مطلع شد - در زمان از جای بسته خلوتی جست و دو انگشت حمیت به دو هندوی مردم آزار افکنده و دو چشم را از جای برکنده نزد امیر برد که اینک دو دیده من که بجانب شما کج نگریسته از چشم خانه برکندم و بخدمت آوردم - امید که ملک گردون جاه بهمین اکفا نموده از حصار بند عفتم دست تعدی کوتاه دارد.

(بیت) نسوزد ز آتش شهوت نسیم را نسازد ترز و صیانت دامنم را امیر چون ملاحظه آن حال نمود دودقیرگون از کانون دماغش سر زده ندیدم ندامت و قرین تأسف گشت - گفت از این امر شنیدم - روز برخود و جهان بر من تیره ساختی - و از این فعل قبیح خود را در ظلمت و مرا در آتش انداختی. هصرع تو خانه نشین شدی و من خانه خراب - کاش آن روز چشمم کور شدی - یا قاصدم رنجور - بنختم در خواب بودی - یا روزم بی آفتاب - پس آن زن را انواع عزت و مرحمت نمود - دست از او باز داشت نظم بعداب ابدی دل نکند از غم دوست این نه مومی است کز آتش بکند ترک عسل.

باشد این بخش دوم خاص حسن

بخش دوم نامه مشهور ماست مجتبی یعنی امام دومین بخش سوم قبل از این شد منتشر باشد این بخش دوم خاص حسن آنکه باشد ممتحن او را لقب آنکه مشهور است بر دریای حلم آنکه ایوب است از صبرش شکفت آنکه تصمیمش بود تصمیم حق آنکه باشد سبز پوش از امر حق گونه هایش سبز شد همچون قبا از سموم زهر اسماء لعین از حسن اندر لکن آمد جگر کربلا هم شد حسین از کین شهید سرخ پوشی حسین از کودکی کربلا شد آشکارا سر حق اندر این مجموعه بگسر مندرج از تولد تا شهادت مجملات بخش دو از بخش سه کاملتر است صلح و جنگ و معجزات آن امام علقه پیغمبر اکرم باو شمه ای از حسن خلق آن غریب هر که گردد مشترک این نامه را غربت این پیشوا بسالا تر از از برای این غریب در وطن خاص اوصاف امام مجتبی است کز پس حیدر بمردم پیشواست چون آنکه مخصوص شهید کربلاست آنکه فرزندی بزرگ مرخص است امتحان پس داده در پیش خداست برد بار اندر غم و رنج و بلاست و آنکه راضی بر رضای کبریاست و آنکه تسلیمش زبانه زد بر قضاست حین رحلت چهره اش چون کهر باست سبز پوشی حاصلش زهر جفاست عرش و کرسی و فلک غرق عزاست پاره هایش جمله هفتاد و دو تاست راس هفتاد و دو تن از تن جداست بوده از اسرار و اینک بر ملاست روی خونین راز آن گلگون قباست شرح حال آن امام با وفاست مشتمل بر چند باب از ابتداست باب طبع و درخور ذوق شماست هر کدام از مطلب دیگر سواست بعد شرح جود آن کان سخاست بعد از آن اندرز و بند و خطبه ها همچو ماما جور در نزد خداست غربت شاه شهیدان و رضاست از (مجرد) ناله و افغان بیاست

بشارت

بعموم هموطنان و شیعیان اثنی عشری مژده میدهم که از این بخش تا بخش ۱۲

(امام زمان (ع) احوالات ائمه (ع) از ولادت تا شهادت نوشته خواهد شد و نیز بخش

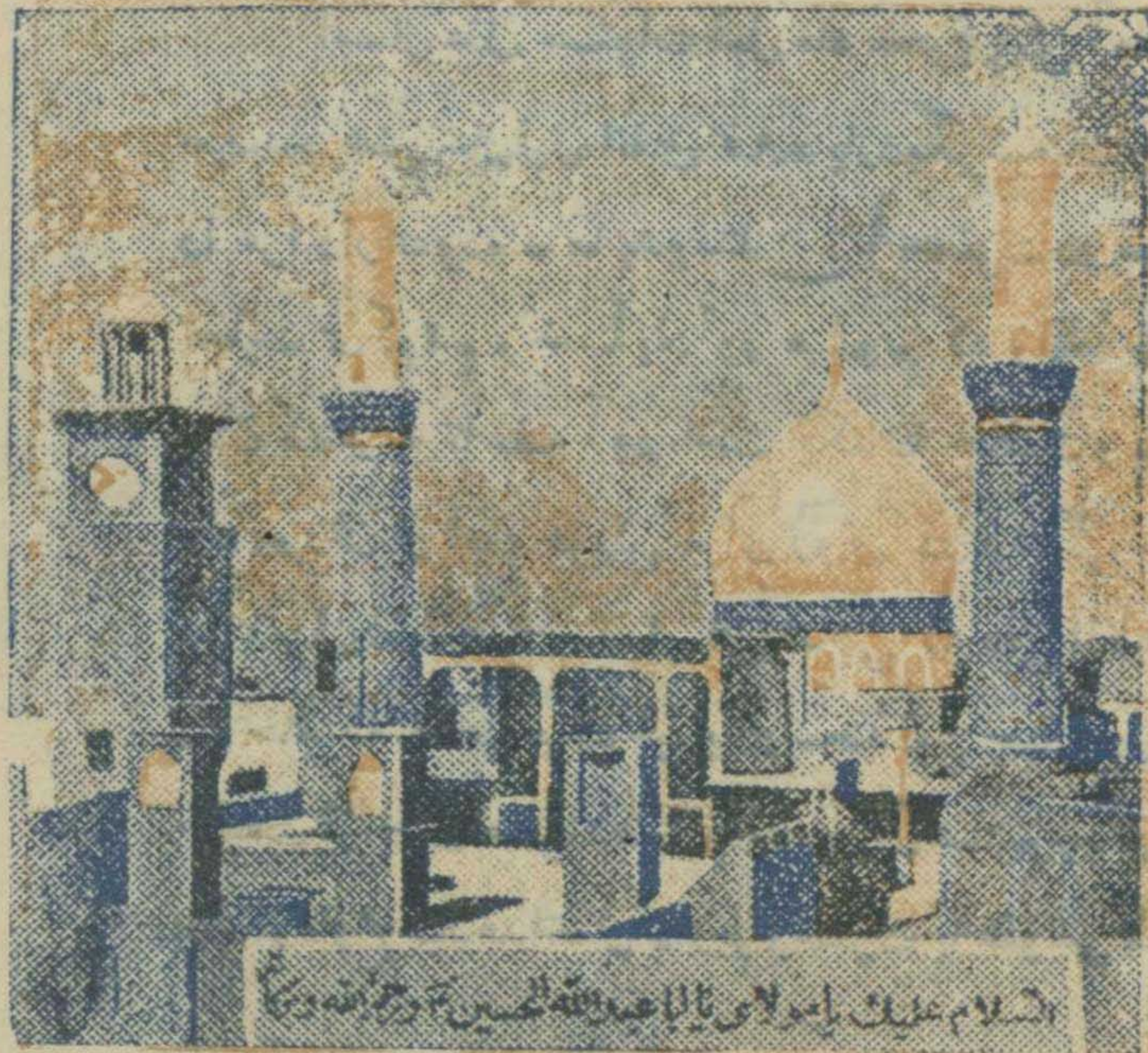
اول احوالات حضرت امیر (ع) و بخش سوم احوالات حضرت ابا عبدالله (ع) از ولادت تا

شهادت در تحت طبع است و عنقریباً منتشر خواهد شد. دفتر مردان خدا

مردان خرد

بخش ۳

ناشر :
س. علی بسطامی
آذر ماه ۱۳۲۷
محرم ۱۳۶۸



رجال لا تلهيهم تجارة
ولا بيع عن ذكر الله و اقام
الصلوة و ايتاء الزكوة
يخافون يوما تتقلب فيه
القلوب و الابصار
(مردان خدا گيافتند)

مردانی هستند که مشغول نکنند ایشانرا

سودا گری و به خرید و فروش از ذکر خدا و بیا دارند نماز را و بدهند زکوة را میترسند روزی
را که مگردد در آن دلهای و چشمها

بخش دوم مخصوص غریب مظلوم در وطن حضرت امام

حسن بزودی منتشر خواهد شد. شیعیان اثنی عشری

باقبول اشتراك يكساله كه فقط ۶۰ ریال است به بخش حضرت مجتبی
كمك نمائید و با ۶۰ ریال دارای يك دوره كامل ۱۲ جلد احوالات ۱۲
امام (ع) با مطالب متنوع تاریخی اجتماعی فکاهی خواهید شد چاپ
دوم بخش اول نیز برای فروش موجود است از شهرستانها - قبول
اشتراك میشود به نشانی زیر مراجعه نمائید.

طهران خیابان بودا جمهوری نزدیک سروالک (سه راه سپهر) دفتر مردان خدا

انتظار ما

شب مردان نام و جهان فروز است
روشنای تحقیقت شب طلایی نیست

همان طوریکه بخش حضرت امیر و حضرت سیدالشهداء (ع) با استقبال شیعیان اثنی عشری
و دوستداران فرهنگ و دانش بر خورد نمود (تا جاییکه دو مرتبه تجدید چاپ شد)
امید است این بخش را نیز استقبال نمایند تا ماهم در هر بخش بر محسنات این نشریه ۱۲
امامی افزوده و بخش چهارم را که مخصوص امام الراکعین زین العابدین (ع) میباشد
هرچه زود تر تقدیم هم وطنان گرامی نمائیم.

هدیه ما به مراکز فروش شهری

آقایانیکه در تهران عهده دار فروش این نشریه دینی شده و در ماه ده شماره به
فروش رسانند چون برای رضای خدا انجام میدهند مأجور بوده (و گذشته از خدمتی که
میفرمایند) یکدوره کامل ۱۲ گانه از این نشریه در آخر هر سال با جلد زر کوب مجانا
بآنها تقدیم خواهد شد.

نمایندگان شهرستانها

از نمایندگان شهرستانها در خواست میشود (برای اینکه از حیث کمی بودجه
لطمه باین نشریه دینی وارد نشود) هرچه زود تر میزات مصرفی خود را در نظر
گرفته و این دفتر را مطلع نمایند و چنانچه از تعداد شماره های فرستاده شده کمتر مصرف
دارند شماره های اضافی را عودت داده و وجه شماره های فروش شده را هر سه ماه
یکبار بوسیله بیمه پستی (با خرج این دفتر) بما برسانند بدیهی است تا وجه نرسد از
فرستادن بخش امام چهارم خود داری نخواهد شد.

دفتر مردان خدا آگهی قبول می نماید

چون این نشریه در ماه اقلا ده هزار نسخه چاپ و توزیع میشود و هم وطنان
علاقه سرشای باین مجموعه دینی نشان داده اند انسان که بخش اول و سوم دو مرتبه
تجدید چاپ شد بنا بر این شرکتها و مؤسسات تجارتي و بنگاههای دولتی می توانند
آگهی های خود را باین نشریه دهند و مطمئن باشند که آگهی در نشریه مردان خدا
به نفع صاحبان کالا خواهد بود.

قیمت آگهی ها

۱ صفحه ۳۵۰ ریال
نیم ۱۸۰
ربع ۱۰۰

بها ۵ ریال

اشتراك
۱۲ بخش (یکساله) ۶۰ ریال
۶ (۶ ماهه) ۴۰

